



آینده نگری از لوازم مدرنیته است

آینده نگری کار کسانی است که در این رشته مهارت دارند. من نه آینده نگری می دانم و نه آینده نگر هستم. کار اهل فلسفه این است که بگویند چیزها چگونه ممکن می شود؛ یعنی از دلایل و امکان چیزها بگویم. بنابراین به حکم شغل علمی و معلمی فلسفه که دارم اگر بتوانم حرفی بزنم، چیزی که می توانم بگویم این است که؛ آینده نگری چیست؟ آینده نگری شرایطش چیست؟ و چگونه ممکن می شود؟

می دانید که قدیمی ها و متقدمان، غیگویی، پیشگویی و پیش بینی هم داشتند. امروز با غیب گویی و پیشگویی کاری نداریم زیرا مربوط به علم و برنامه ریزی نمی شود ولی پیشگویی قدیم مثل پیشگویی جدید است. مثلاً جزر و مد دریاها را پیشگویی می کردند، گاهی هم امشهایی پیشگویی می کردند. امروز پیش بینی ها دقیق تر است زیرا محاسبات دقیق تر است اما آینده نگری علم پیش بینی نیست. اصلاً آینده نگری به جامعه جدید تعلق دارد و در جامعه قدیم به هیچ وجه آینده نگری نبود. در حدی که اطلاع دارم فکر می کنم در نظر بگیری از زمان ساسانیان تا ابتدای دوره قاجار در ایران زندگی اقوام، شهرها و محله ها تقریباً ثابت مانده است، یعنی اگر اختلاف هایی است آن قوم با آن قوم، این محله با آن محله و این منطقه با آن منطقه است. در پی این هزار و اندی سال تغییری در زندگی اجتماعی و معیشتی مردم و مناسبات و سبک زندگی مردم پیدا نشده است.

البته نمی گویم هیچ تغییری نبوده، مگر می شود جامعه ای تغییر نکند؟ اما اینکه ما امروز فکر می کنیم همه چیز یک مسیر تکاملی و استکمالی دارد، این فکر متعلق و مختص به جامعه جدید است و هیچ جامعه ای در گذشته به این معنای جدید، تکامل نداشته است. دقیق تر بگویم تغییر، مختص تکنولوژی است. اگر استکمال است، مربوط به تاریخ نیست بلکه مربوط به تکنولوژی است. تاریخ تکامل پیدا نمی کند. حقیقت، ناپوشیدگی است. یعنی امور پوشیده اند و باید این پوشش را از رویشان برداشت. وجود، نوعی پوشیدگی دارد. تاریخ هم همین طور. ما اصل تکامل را به کار می بریم. اصل تکامل، اصل مدرنیته و مدرنیته در پوشش است. اگر بخواهیم آینده نگری را بشناسیم، مدرنیته را باید بشناسیم؛ یعنی آینده نگری از لوازم مدرنیته است. بشر پیش از مدرنیته اصلاً در فکر طراحی آینده نبود. بشر از زمانی به فکر طراحی آینده افتاد یا از زمانی طراحی آینده مطرح شد که به زبان آن فیلسوف آمد که علم، قدرت

است. انقلاب فکری در کلمات و جملات و کتاب های کوچک ممکن است ایجاد شود. فرانسیس بیکن گفت، علم، قدرت است، علم، فضیلت بود و هست اما علم زمان ما قدرت است. قدرت چه می کند؟ یعنی چه علم قدرتی؟ علم سیاست است؟ علم زور است؟ علم افراد را مقهور و محبوس و مقید می کند اما علم کسی را تحت اجبار قرار نمی دهد. وقتی می گوئیم قدرت بلافاصله اعمال قدرت در نظر می آید و اعمال قدرت از طرف کسی است که در جامعه دارای قدرت است.

علم، قدرت کارسازی دارد یا لااقل علم جدید قدرت کارسازی دارد. بشر قبل از اینکه وارد علم شود، این علم کمال علوم قرون وسطی نیست، این علم کمال علوم اسلامی نیست، این علم تم جدیدی است. این علمی است که جهان را دگرگون می کند. این علم یعنی علم تکنولوژیک. ارسطو، متفکر بزرگ تاریخ تفکر برده داری را تاکید کرده است و برای مرد بزرگی مثل او عیب است یا لااقل المان عیب می دانیم. نمی خواهم از ارسطو دفاع کنم اما یک جایی عذر خواهی می کنم به این صورت که می گفت اگر ماشین ها خودکار بودند و اگر کار دست و کار شلاق لازم نبود اگر ماشین بود بردگی می توانست نباشد. در قدیم وقتی چیزی را می ساختند آن را کامل نمی کردند آن را به کل کنار می گذاشتند و به چیز دیگری می پرداختند. مثلاً در قرن ششم و هفتم سلاح های آتشین ساختند که هرگز تکامل نیافت یا لااقل تا دوره جدید تکمیل نشد. یا چینی ها باروت ساختند. باروت قرن ها به صورت باروت ماند و دینامیت نشد. دینامیت چیز دیگری است.

تکنولوژی قدیم چیزی بود که به آن می گویند صنایع، کار دستی؛ حرفه بود. حرفه صنعتگرایی بود. تکنولوژی امروز چیز دیگری است با طرح مهندسی، تصرف در طبیعت به وجود آمد. همین بشر این شأن را برای خود قائل است که جهان را به نفع خودش تسخیر و بهره برداری کند. آینده نگری موقوف به این است که ما توانایی و علم داشته باشیم و امکانات در اختیار ما باشد. آینده نگری یک علم نیست. اگر علم است علمی مانند فیزیک، اقتصاد و شیمی نیست که در مدرسه بخوانیم. آینده نگری برای اینجا و اکنون است. کسی نمی تواند به عنوان متخصص آینده نگری مثلاً از ژاپن بیاید به ایران و بگوید آینده ترافیک ایران را پیش بینی می کنم. اینکه ترافیک تهران چه خواهد شد بستگی دارد به امکانات و رفتاری که ما داریم. بنابراین وقتی می خواهیم آینده نگری کنیم آینده را نمی سازیم ولی به یک معنایی هم می سازیم. مهندس طراحی می کنند اما هر چیزی دلش خواهد طراحی نمی کند. اگر مهندسی اجتماعی معنا داشته باشد معنایش در آینده نگری محقق می شود. یعنی آینده نگری یک کار مهندسی است. همانطور که مهندس پروژه دارد، آینده نگری هم پروژه دارد. این پروژه هر چیزی نمی تواند باشد زیرا آینده نگری هر چیزی نمی تواند باشد. بنابراین ما نمی توانیم آینده نگری بخوانیم و درس دهیم.

بعضی از جوامع اصلاً آینده ای ندارند. این تحول ۴۰ سال اخیر تکنولوژی را در نظر بگیرید آیا اینها قابل پیش بینی بوده؟ ببینید که آن تحول در جوامع توسعه نیافته چه اثری داشته است. اصلاً قابل پیش بینی در کشورهای توسعه نیافته نبوده است. ما امروز مصرف کننده انرژی هستیم حتی بیشتر از کشورهای توسعه یافته. ۴۰ سال پیش چه آینده نگری ای داشتیم؟ آینده نگری وقتی ممکن است که قدم در راه بگذاریم و در راه قدم به قدم پیشرفت کنیم و نو به نو شویم. البته ممکن است از دور افقی را هم ببینیم مانند قرن ۱۸ که یک بهشت زمینی را دیده بود که مسیر را نشان می داد و برای تحریک دعوت مردم به راه پیشرفت لازم بود. مردم به شوق رسیدن به بهشت زمینی حرکت کردند اما در قرن ۱۹ تعارضی به وجود آمد بین قدرت و آزادی. اینکه قدرت و آزادی با هم هستند اما با هم نمی سازند. وقتی جامعه بر حسب قدرت و آزادی استوار است این دو با هم نمی سازند. زیرا بشر وقتی می خواهد به همه چیز مسلط باشد بایستی آزاد باشد.

راجع به آینده نگری در مدرنیته صحبت می کنم. برنامه ریزی با آینده نگری ممکن می شود؛ یعنی اگر آینده نگری نباشد برنامه ریزی هم ممکن نیست. جهان تا سال ۱۹۲۲ هیچ برنامه ریزی اجتماعی و اقتصادی و برنامه توسعه نداشت. این پیروان مارکس بودند که می خواستند با انقلاب بشر را به خانه طبیعی شان ببرند و از خودبیگانگی نجات دهند. این شاگردان مارکس بودند که در جامعه توسعه نیافته روسیه اولین برنامه توسعه را ریختند. البته بعد از جنگ جهانی دوم هم اروپا نیاز به بازسازی داشت. بنابراین به برنامه ریزی محتاج بودند. بعضی از کشورها هم برای برون رفت از بحران، نیاز به برنامه ریزی داشتند. امروز همه کشورها برنامه ریزی برای آینده خود دارند که براساس امکاناتی که دارند ساخته می شوند. برنامه ریزی با شناخت امکانات درونی و برونی و مادی که در جامعه وجود دارد و با شناخت همت ها، علم ها، درک ها و فهم ها صورت می گیرد.